

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال پنجم، شماره ۴، پیاپی ۱۹، زمستان ۱۴۰۰
صفحات: ۸۵-۱۰۷
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۱؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۱۲/۰۵
نوع مقاله: پژوهشی

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال نوطالبان افغانستان

حمیدرضا دهقانی*

چکیده

تاریخ افغانستان، همیشه همراه با ناامنی، اشغال نظامی، اختلافات درون فرقه‌ای و مذهبی، مداخلات خارجی و فقر جامعه بوده که این کشور را تبدیل به میدانی برای حفظ منافع قدرتهای خارجی نموده است. رابطه افغانستان با کشورهای هم‌چون روسیه، چین و ایران همواره در معادلات سیاست خارجی دولتهای امریکایی مورد محاسبه قرار گرفته است. تحولات بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و اشغال نظامی افغانستان در سال ۲۰۰۱ طالبان را از قدرت برکنار کرد تا اینکه در سال ۲۰۲۱ همزمان با خروج نظامیان امریکایی و سقوط شهرهای افغانستان توسط طالبان، قدرت را بعد از دو دهه در اختیار آنان نهاد. سوال اصلی این است که رویکرد سیاست خارجی آمریکا در قبال ظهور گروه نوطالبان چگونه قابل تبیین است؟ پژوهش حاضر با روش تبیینی طبق نظریه نواقع‌گرایی، بدنبال آزمون این فرضیه است که تسلط نوطالبان در راس قدرت افغانستان به معنای خروج کامل آمریکا از آن کشور نبوده، بلکه صرفاً بدلائل مختلفی همچون نگرانی از قدرت فزاینده چین، هزینه‌های سنگین نظامی، حضور قدرتهای منطقه‌ای مثل روسیه، چین و ایران، ناکامی در نابودی تروریسم، اختلاف نظر با دولت افغانستان و سازش با طالبان قابل تبیین است.

کلید واژه‌ها

نوطالبان، افغانستان، آمریکا، سیاست خارجی.

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
h.r.dehghani858@gmail.com

مقدمه

در افغانستان، سابقه بالایی در عدم تمرکز قدرت و مقاومت در برابر تهاجم خارجی را دارا می‌باشد. به همین خاطر برخی آن را «قبرستان امپراطوری‌ها» نامیده‌اند. (Kenneth, 2017a:6). کشور افغانستان از زمان جنگ سرد همیشه محل قدرت‌نمایی کشورهای خارجی همچون شوروی و آمریکا و بدنبال آن جنگ‌های داخلی با نیروهای داخلی افغان و همچنین بروز اختلافات قومی و مذهبی داخلی و در نتیجه ناامنی، قتل‌ها و تجاوزات بوده است که در سالهای متمادی صدمات و خسارات جبران ناپذیری را بر جامعه افغانستان تحمیل نموده است. تمامی این عوامل به‌همراه فقدان امکانات آموزشی، مدارس دینی و در نتیجه عدم آگاهی و بیداری در مردم افغانستان زمینه مطلوبی را برای مداخله قدرتهای خارجی و همچنین ظهور گروه‌های اسلامی افراطی همچون طالبان فراهم نمود. حملات ۱۱ سپتامبر و خودداری طالبان از تحویل بن لادن به آمریکا، منجر به کناره‌گیری آنان از قدرت در سال ۲۰۰۱ گردید. استراتژی طالبان نشان داده این گروه با پیشبرد همزمان گسترش نفوذ و افزایش تهدیدات در قالب عملیاتهای نظامی، خواستار نمایش قدرت خود به دولت افغانستان و نیروهای خارجی به خصوص آمریکا بوده است. (محمودی، ۱۳۹۹: ۲). طالبان برای به دست آوردن مجدد قدرت در افغانستان با استفاده از روش‌های مشابه جنگ‌های نامنظم که مشخصه بسیاری از جنبش‌های انقلابی و شورشی دیگر است، جنگیدند. (Cordesman, 2021 a : 53)

ایالات متحده آمریکا همواره سیاست خارجی خود در مقابل کشور افغانستان را متناسب با جغرافیای قدرت، سیاست داخلی آن کشور، فضای حاکم بر ساختار بین‌الملل و همچنین تحت تاثیر کشورهای مخالف یا رقیب خود در منطقه غرب آسیا تنظیم نموده است. پس از حوادث یازده سپتامبر در سال ۲۰۰۱ رابطه میان افغانستان و آمریکا بصورت همه‌جانبه و استراتژیک بوده که تمامی ابعاد روابط میان دو کشور را در بر می‌گرفت. مسئله کلیدی درس گرفتن از جنگ افغانستان این نیست که آیا ایالات متحده می‌توانست در این جنگ بسیار مؤثرتر بوده باشد، بلکه این واقعیت است که ایالات متحده آمریکا به ارزش‌های استراتژیک مأموریت افغانستان دست نیافت. بنابراین قدرت یافتن مجدد نوظالان در سال ۲۰۲۱ همزمان با خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان را می‌توان بعنوان یک نقطه عطف تاریخی در سیاست خارجی آمریکا محسوب نمود که تحولات منطقه غرب آسیا، جنوب آسیا و آسیای مرکزی را تحت تاثیر خود قرار داد.

امریکا که سیاست حمایت از دولت افغانستان و مبارزه با طالبان را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار داده بود، این بار خود زمینه قدرت‌یابی مجدد طالبان را فراهم آورده بود. با مد نظر قرار دادن

استراتژی دولت‌های مختلف آمریکا در مقابل افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ این فرضیه‌ی اصلی مقاله به آزمایش گذاشته می‌شود که ایالات متحده آمریکا به چه دلیل نیروهای نظامی خود را از افغانستان خارج نمود و تغییر رویکرد سیاست خارجی در قبال قدرت نوظهور طالبان بر اساس چه عواملی قابل تبیین است؟ در هر حال درباره علل خروج آمریکا دلایل مختلفی ذکر شده است که طبق نظریه نواقع‌گرایی به مهم‌ترین آنها از جمله مهار قدرت روز افزون چین در شرق آسیا، ناکامی در مبارزه با تروریسم، حضور قدرتهای منطقه‌ای، هزینه سنگین حضور نظامی، سازش با طالبان، اختلاف نظر با دولت افغانستان اشاره می‌شود. پژوهش حاضر بدنبال آن است تا با استفاده از روش تبیینی، تغییر رویکرد سیاست خارجی آمریکا را در مقابل نوظهور طالبان و خروج از افغانستان مورد تبیین قرار دهد.

چارچوب نظری:

یک نظریه باید بتواند با استفاده از مفروضه‌های خود رویدادهای مختلف را تبیین نماید. (آجیلی، رضایی، ۱۳۹۷ الف: ۲). با عنایت به موضوع پژوهش در این بخش به شرح نظری مکتب نواقع‌گرایی خواهیم پرداخت. نظریه سیاست بین‌الملل کنت ان. والتز عمیقاً بر نظریه روابط بین‌الملل تأثیر گذاشت. نواقع‌گرایی که توسط والتز توسعه یافت، استدلال می‌کند در ساختار بین‌الملل، توزیع قابلیت‌ها و محدودیت‌ها مبتنی بر انگیزه قدرتهای بزرگ است که "یکسانی" را در رفتار دولت‌ها ایجاد می‌کنند. از نظر والتز، روابط بین‌الملل آنارشیک است و سلسله‌مراتبی نیست که توسط واحدهای عملکردی مشابه پر شده باشد. لذا ساختار نظام بین‌الملل بر اساس توزیع قابلیت‌ها متفاوت است. (Lobell, 2010 a : 2)

واقع‌گرایی نوین به عنوان اولین الگوی مهم در تبیین رفتار قدرت‌های بزرگ، با انگاره‌های سنتی از قبیل: دولتها به عنوان بازیگران اصلی روابط بین‌الملل، آنارشیک بودن نظام بین‌الملل، نبودن راه حل نهایی برای جنگ، موازنه قدرت و حفظ منافع ملی همراه بود و به صورت واکنشی در برابر بحران نظام بین‌المللی و در تضاد با بنیانهای فکری فلسفی آرمان‌گرایی شکل گرفت. کنت والتز بعنوان مهم‌ترین نماینده مکتب نواقع‌گرایی معتقد است دولتها در همکاری به سود مطلق توجه ندارند و سود نسبی برایشان مهم است که اگر به زیانش باشد مانع از همکاری و تداوم آن خواهد شد و این حاصل آنارشیک بودن نظام بین‌الملل است. رئالیسم ساختاری معتقد است ماهیت ساختار بین‌الملل مبتنی بر اصل نظم دهنده آن (آنارشی)، واحدهای سیستم (دولتها) و با توزیع قابلیت‌ها (بر اساس تعداد قدرت‌های بزرگ

سنجیده می‌شود) تعریف می‌شود. (Waltz, 1990:3)

والتز موافق نیست که وابستگی متقابل در جهان امروز افزایش یافته (برخلاف نولیبرال‌ها) حتی اگر افزایش یافته باشد، باعث افزایش تعامل و همکاری نمی‌شود بلکه امکان تنش و تعارضات را در

زمینه های مختلف افزایش می دهد. ساختار بین الملل زمانی تغییر می کند که در اصل سازمان دهنده تغییر ایجاد شود، یعنی مثلا ساختار آنارشیکی جای خود را به سلسله مراتبی بدهد. در چنین ساختاری، بازیگرانی که بیش از همه از تغییر منتفع می شوند (در نتیجه تغییرات اقتصادی و فناورانه در طول زمان) تلاش می کنند نظام را به گونه ای که به نفعشان باشد تغییر دهند. درست است که دولتها تنها کنشگران نظام بین الملل نیستند اما مهم ترین آن هستند و تعامل میان منافع ملی آنهاست که کنش سایر بازیگران را تعیین می کند. در این میان کنش گران غیردولتی نمی توانند تاثیر تعیین کننده و مستقیمی بر نظام بین الملل داشته باشند.

نواقعی گرایي به اصول و مفروضه های محوری واقع گرایی کلاسیک مانند کشورمحوری، قدرت محوری، موازنه قوا، آنارشی و یکپارچگی و عقلانیت کشورها وفادار است. (فتحی، ۱۳۹۹ الف: ۶) این نظریه کنش دولتها را متکی بر انگیزه های مادی و ساختاری نظام بین الملل دانسته و رفتار آن ها را بیانگر موقعیتشان در نظام می داند. رئالیسم تهاجمی یک نظریه ساختاری و بخشی از مکتب نواقعی گرایی است که برای نخستین بار توسط جان مرشایمر مطرح شد. این نظریه نیز با توجه به مبنای واقع گرایی خود مدعیست که آشوب زده بودن نظام جهانی باعث رفتار تهاجمی دولت ها در سیاست بین الملل است. (فتحی، ۱۳۹۹ ب: ۱) "رئالیست های تهاجمی" هدف دولتها را افزایش بیشتر و بیشتر قدرت می دانند تا دولت موقعیتی هژمونیک در نظام بین الملل پیدا کند. در مقابل "رئالیست های تدافعی" دلمشغولی دولتها را نه به حداکثر رساندن قدرت، بلکه بلکه حفظ موقعیت آنها در نظام بین الملل می دانند. رئالیست های تهاجمی در این فرض مشترک هستند که دولتها بعنوان بازیگر اصلی به دنبال به حداکثر رساندن قدرت هستند. عبارت دیگر "دولتها جویندگان بی امان قدرت و نفوذ هستند". (Lobell, 2010 b:3).

در دوران پس از جنگ سرد بسیاری عقیده دارند که ایالات متحده آمریکا در تلاش بوده تا بتواند ضمن حفظ منافع ملی و هژمونی در عرصه های مختلف، از ظرفیت ساختار بین الملل نهایت بهره برداری را جهت افزایش بیشتر قدرت خود نماید که مصداق بارز آن راه اندازی جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ به بهانه مبارزه با تروریسم بین الملل به سرکردگی القاعده می باشد. در این سالها آمریکا تلاش کرد تا با استفاده از سازمان ملل متحد و ناتو و همچنین صدور قطعنامه های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ شورای امنیت، با طراحی تئوری هایی همچون عملیات پیشدستانه و پیشگیرانه اقدام به حملات نظامی به خاک افغانستان در مبارزه با طالبان و القاعده نماید. بنابراین نظریه نواقعی گرایی تهاجمی، نگاه کامل و جامع تری را نسبت

به مولفه‌های تعیین رفتار خارجی امریکا در منطقه غرب آسیا بویژه افغانستان که سابقه آن به دوران جنگ سرد و پس از آن بر می‌گردد توضیح می‌دهد.

۱- وضعیت افغانستان و نوطالبان

افغانستان در دهه‌های گذشته قالب‌های سیاسی پر تعددی را چون پادشاهی، نظام کمونیستی و بنیادگرایی اسلامی به خود دیده است. اما هیچ یک از این نظام‌ها قادر نبوده‌اند تا آزادی‌های فردی و حقوق شهروندی مردم افغان را به آن شکل که در قانون اساسی این کشور و در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد مورد تأکید قرار گرفته است؛ استیفا نمایند. (اسماعیلی، رضایی، ۱۳۸۹: ۲) تمامی این عوامل به همراه فقدان امکانات آموزشی، مدارس دینی و در نتیجه عدم آگاهی و بیداری در مردم افغانستان زمینه مطلوبی را برای مداخله قدرتهای خارجی و همچنین ظهور تفکر سلفی و گروه‌های اسلامی افراطی و دگماتیستی همچون طالبان و القاعده فراهم نمود. غرب ستیزی، توسل به زور و خشونت و حمایت از اقدام‌های تروریستی، خشونت بار و افراطی، بی‌اعتنایی به نقش و رأی مردم در حکومت و حق آنها در تعیین سرنوشت خود، مخالفت با حاکمیت ملی کشور، سلب حق قانونگذاری از مردم و نمایندگان آنها، بی‌اعتنایی به قوانین، مقررات و رویه‌های بین‌المللی شناخته شده، مخالفت با حقوق بشر و حقوق مسلم زنان، قشریگری و توسل کردن فقط به ظاهر شریعت و شیعه ستیزی در نظر و عمل همگی جزو عقاید، اندیشه‌ها و آموزه‌های فکری غالب گروه طالبان است. پس از عقب‌نشینی اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان و راه‌اندازی جنگ داخلی، آخرین بقایای وحدت سیاسی در این اقلیم مذهبی و قومی بود که طالبان متولد شد. (Ewans, 2002: 9) طالبان همواره در تلاش بود تا وانمود کند افغانستان بدون در نظر گرفتن این گروه، نتیجه‌ای جز جنگ و ناامنی و آشوب در پی نخواهد داشت. در واقع یکی آسیب‌های جدی تفکر طالبان این است که این تفکر به علت عدم بصیرت دینی و سیاسی، به خدمت استعمار و سیاستمداران درآمده و نظام سلطه همواره از این تفکر که به علت کنار گذاردن عقل، فاقد پشتوانه‌های خردورزی و بلوغ سیاسی می‌باشد، در جهت منافع خود استفاده نموده است. (کریمی حاجی خادمی، ۱۳۹۵: ۱۱). طالبان افغانستان که ملا عمر رهبری آن‌ها را بر عهده دارد رابطه نزدیکی با سرویس‌های اطلاعاتی و ارتش پاکستان دارد و تمرکز فعالیت طالبان افغانستان بر علیه نیروهای خارجی شامل نیروهای آمریکا، ناتو و ایساف است که دارای استراتژی بلندمدت دراز بین بردن دولت مرکزی و سلطه مجدد بر افغانستان می‌باشد. (Acharya, 2009: pp 96- 97)

در حال حاضر جنبش جدید طالبان موسوم به نوظالبان با تجدید نظر در گرایشات فکری و عقیدتی خود در حال تبدیل شدن به قدرت برتر افغانستان جنگ زده است. سقوط یک به یک شهرهای افغانستان توسط نوظالبان در کوتاهترین زمان همزمان با خروج کامل نیروهای ائتلاف بین المللی به فرماندهی امریکا، ثبات سیاسی افغانستان و امنیت مرزهای کشورهای همسایه از جمله ایران را تحت تاثیر قرار داده است. هرچند تاکنون این جنبش در خیلی از مناطق پیشروی هایی داشت اما هیچ گاه این قدر سریع پیشروی نکرده بود، تا حدی که اشرف غنی احمد زی، رئیس جمهور وقت افغانستان در دیدار با ابراهیم طاهریان، نماینده ویژه وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در امور افغانستان با ناراحتی و تعجب می گوید: "هیچ گاه تصور نمی کردم طالبان این قدر سریع پیش روی کند". طالبان جدید عموماً با سلاح های سبک و سوار بر موتور وارد شهرها می شدند. بنابراین تجهیزات نظامی سنگین و پیچیده ای در اختیار ندارند. در خصوص برتری نوظالبان بر نیروهای ارتش افغانستان باید گفت از آنجا که به فاصله اندکی پس از دیدار زلمای خلیلزاد، مسئول پرونده افغانستان در دولت امریکا با نمایندگان طالبان در قطر بود که پیشروی های برق آسای طالبان آغاز شد، شک و تردیدهایی را نسبت به سازش پنهانی میان نوظالبان و ایالات متحده امریکا به وجود آورد. به علاوه اینکه امریکا بسیاری از همکاری های نظامی امنیتی خود با دولت وقت افغانستان را متوقف و دولت کابل را در جریان عملیات خروج خود از افغانستان قرار نداد.

۲- روابط ایالات متحده امریکا و افغانستان

رابطه افغانستان با امریکا همیشه تحت تاثیر کشورهای مخالف یا رقیب امریکا بوده است. میزان تعامل و مناسبات افغانستان با کشورهایی همچون روسیه، چین و ایران در معادلات و محاسبات سیاستمداران امریکایی مورد استفاده قرار می گیرد. روابط میان افغانستان و امریکا را به لحاظ تاریخی به چند مرحله تقسیم می گردد:

۱۹۱۹ تا ۱۹۴۵: در این مرحله ساختار نظام بین الملل چند قطبی بوده و روابط امریکا و افغانستان صرفاً ماهیت اقتصادی داشته که داد و ستدهای اقتصادی و تجاری همواره محور روابط دو کشور بوده است.

۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹: در این مرحله ساختار نظام بین الملل دو قطبی و جنگ سرد بین دو ابرقدرت غرب در راس امریکا و در شرق شوروی دوام دارد. در این دوره بر خلاف دوره قبل روابط دو کشور صرفاً ماهیت اقتصادی ندارد، بلکه ماهیت سیاسی به خود گرفته و با ابزارهای اقتصادی و نظامی همراه می شود. کته مهم اینجاست که طرف روابط امریکا، دولت وقت افغانستان نبوده بلکه مجاهدین افغانستان می باشد.

۱۹۸۹ تا ۲۰۰۱: این دوره دوره فراموشی و خاموشی افغانستان توسط آمریکا است که موجب به وجود آمدن گروه‌های هراس افکن و افراطی در منطقه و افغانستان می‌شود که امارت اسلامی طالبان نمونه بارز آن است. حوادث ۱۱ سپتامبر بی‌تردید "روزنه آسیب‌پذیری" ایالات متحده آمریکا را هویدا ساخت (ستاری، ۱۳۸۱: ۱) که سرآغاز فصل تازه‌ای را در ارتباط و تعریف سیاست خارجی آمریکا در قبال افغانستان گشود. وقایع ۱۱ سپتامبر منجر به تشکیل ائتلاف جهانی علیه تروریسم گردید و دولت آمریکا از حکومت طالبان تحویل فوری اسامه بن لادن رهبر گروه تروریستی القاعده که مظنون اصلی حملات ۱۱ سپتامبر بود را خواستار شد و دولت طالبان از این مسئله سرباز زد. ایالات متحده با حمایت ناتو و کشورهای متحد خود که به بیش از ۴۰ کشور بالغ جنگ را در اکتبر سال ۲۰۰۱ در افغانستان آغاز کرد و به سرعت طالبان را از صحنه قدرت خارج کرد. (فرجی‌راد، شهبازی، ساداتی، درخور، ۱۳۹۰ الف: ۳).

بعد از یازده سپتامبر روابط افغانستان و آمریکا از مرحله‌ی عادی به مرحله‌ی استراتژیک ارتقا یافت. در این دوره روابط افغانستان و آمریکا همه‌جانبه است و همه ابعاد روابط بین دو کشور را در بر می‌گیرد. اگر چه در اوایل هدف آمریکا صرف مبارزه با القاعده و تروریست‌ها در افغانستان بوده، ولی آمریکا زود متوجه می‌شود که جنگ با القاعده و تروریست بدون ایجاد یک دولت با قاعده وسیع که از طریق پروسه‌های دموکراتیک به وجود بیاید و جایگزین طالبان شود موفق نمی‌شود، در نتیجه کمک‌های اقتصادی آمریکا به افغانستان شروع می‌شود. همچنین انعقاد پیمان استراتژیک بین آمریکا و افغانستان، از سال ۲۰۰۵ در دستور کار دولت آمریکا قرار داشته است که در نوامبر ۲۰۱۳ به امضا رسید. محتوای پیشنویس پیمان استراتژیک آمریکا و افغانستان، در برگزیده مفاد قابل توجهی است؛ از جمله اینکه در ماده اول به صراحت بیان می‌شود هدف، حضور طولانی مدت آمریکا در افغانستان است و آمریکا حق استفاده از سراسر قلمرو این کشور را داراست. در ماده ۲ تعریف گسترده‌ای از نیروهای آمریکایی صورت گرفته است؛ از وضعیت نیروها، اعم از نظامی و غیرنظامی، تمامی اموال و دارایی‌ها و تجهیزات، تمامی پیمانکاران طرف قرارداد آمریکا و اعضای کادر آنها که در دایره نیروهای آمریکا قرار می‌گیرند و تحت مصونیت قوانین آمریکایی هستند. در ماده ۱ کلیه مؤسسات و املاک موجود در افغانستان براساس فهرست تنظیم شده، در اختیار آمریکا قرار می‌گیرد. براساس این پیمان، مدیریت و فرماندهی عملیات نظامی در کمیته مشترک، بررسی و هماهنگ می‌شود. پایگاه‌های نظامی مهم شیندند، شورآبک، قندهار، بگرام و خوست به آمریکا واگذار می‌شوند و آمریکا بر خطوط هوایی افغانستان مسلط می‌شود. معافیت مالیاتی و معاف بودن از بازرسی دولت افغانستان، حق انعقاد قرارداد با هر شرکت یا دولت ثالث، مسؤولیت استفاده از شبکه مخابراتی افغانستان، از

حقوق دیگر آمریکاییهاست. (مصدقی، فضل‌نژاد، ۱۳۹۵: ۱۶) این پیمان که استقلال و حاکمیت ملی افغانستان را نقض می‌کرد، موجب واکنش‌هایی در داخل افغانستان گردید.

۳- متغیرهای تاثیر گذار در سیاست خارجی امریکا در قبال ظهور نوطالبان در افغانستان

سیاست خارجی ایالات متحده امریکا که ماهیتی بین‌المللی دارد در جهت منافع مردم و شهروندان است که در قانون اساسی آن کشور درج شده و رئیس‌جمهور امریکا نقش هسته اصلی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی کشور را دارد. البته تاریخ سیاست خارجی امریکا نشانگر آن است که جهت‌گیری و تصمیم‌گیری با همکاری قوای مقننه و مجریه صورت گرفته است که برای تعیین اهداف و تاکتیک‌ها نیازمند یکدیگر می‌باشند. هرچند میزان تاثیرگذاری هر یک از آن دو قوه متفاوت و متمایز بوده است. بنابراین طبیعی است که در مواقع بحرانی و حساس، نقش قوه مجریه پررنگ‌تر و واضح‌تر است. امروزه ایالات متحده امریکا و متحدان اروپایی، قرار گرفتن در باتلاق جنگ بی پایان و بی ثمر افغانستان را پنهان نمی‌کنند. (mojtahedzadeh , 2017 a:4)

در خصوص بررسی ریشه‌های اصلی تغییر در رویکرد سیاست خارجی امریکا که منجر به روی کار آمدن نوطالبان شد عوامل مختلفی همچون؛ حضور قدرتهای رقیب منطقه‌ای همچون روسیه، ایران و بویژه چین در شرق آسیا، هزینه‌های سرسام‌آور جنگ افغانستان و اثرات آن بر کسری بودجه، ناکامی در مبارزه با تروریسم و گروه طالبان، فرسایشی شدن جنگ و حضور امریکا در افغانستان و بدنبال آن نارضایتی مردم افغان، قدرت یافتن نوطالبان و عدم توان امریکا جهت مهار آنان، مذاکرات و تفاهم‌نامه صلح میان امریکا و طالبان و پایان یافتن مهلت حضور نظامیان امریکا، اختلاف نظر با دولت وقت افغانستان در زمینه‌های اقتصادی و نظامی از جمله عواملی هستند که می‌تواند خروج امریکا از افغانستان را تبیین نماید که به مهم‌ترین آنها در ذیل اشاره می‌گردد؛

۳-۱- تغییر اولویت‌ها در سیاست خارجی امریکا از خاورمیانه به شرق آسیا با هدف مهار چین

هر کشوری در تلاش است در منطقه پیرامونی خودش به هژمونی دست یابد. کشور چین از ویژگی‌های یک قدرت در حال صعود اقتصادی برخوردار است و از این رو ضروری است که قدرت جهانی برای تداوم ثبات هژمونیک در صدد برآید که از دستیابی چین به موقعیت هژمون جلوگیری کند. (دهشیار، ۱۳۸۶ الف: ۱۴) چین از سال ۲۰۱۲ دخالت خود را در مسائل امنیتی افغانستان عمیق‌تر کرد و همچنین نقش برجسته‌ای در میانجی‌گری بالقوه در آشتی افغانستان و انعقاد توافق‌نامه‌های آموزشی ایفا

کرد. در مقابل افغانستان نیز متعهد گردید از موضع چین در قبال مسئله دریای چین جنوبی و تلاش های چین برای حل این مشکل حمایت نماید. (Kenneth, 2017 d:57)

منطقه شرق آسیا امروزه یکی از مناطق حساس و مهم جهان بشمار می آید و ظهور قدرت اقتصادی و نظامی چین در شرق آسیا بزرگترین تهدید و دغدغه برای ایالات متحده آمریکا می باشد که هدف جلوگیری از تبدیل شدن چین به هژمون منطقه ای و همچنین کم رنگ نمودن نقش جهانی آن را در صدر اولویت های سیاست خارجی آمریکا قرار داده است. چین در سه دهه گذشته با افزایش رشد اقتصادی و قدرت نظامی با واکنش های فراوان قدرت های بزرگ مواجه شده است که ایالات متحده آمریکا به دلیل منافع گسترده خود در سراسر جهان به خصوص آسیا، بیش از دیگر بازیگران بین المللی از افزایش قدرت چین نگران است. از این رو، این مسئله آمریکا را بر آن داشته است تا با پیگیری سیاست ائتلاف سازی با کشورهای منطقه درصدد پاسخ گویی و ایجاد موازنه در برابر قدرت روبه رشد چین برآید. چین از سال ۲۰۱۰ به بعد کشور ژاپن را پشت سر گذاشت و پس از آمریکا به دومین قدرت اقتصادی دنیا تبدیل شد. رشد چشمگیر اقتصادی چین در پی اصلاحات اقتصادی آغاز شد که از سال ۱۹۷۸ در دستور کار پکن قرار گرفته بود. از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۵، میانگین نرخ رشد اقتصادی چین حدود ۱۲ درصد بوده و این رشد در بخش های مختلف اقتصادی و نیز در زمینه های مختلف شامل تولید، صادرات، سرمایه گذاری، و مؤلفه های مختلف رقابت پذیری مشهود است. (تقی زاد انصاری، ۱۳۹۵: ۱۳۲) یک زمانی منطقه خاورمیانه برای آمریکا بسیار مهم و حیاتی بود چرا که بخشی از انرژی مورد نیاز خود را برای رشد اقتصادی از این منطقه تامین می کرد و در نتیجه باید در این منطقه می ماند و امنیت منطقه را برای خود و هم پیمانان تامین می کرد اما اکنون استفاده از تکنولوژی جدید تولید نفت شیل، آمریکا را به اولین تولید کننده نفت تبدیل کرده است و از حضور در منطقه بی نیاز شده و هزینه فایده حضور برای وی به صرفه نیست. بنابراین از آنجا که در حال حاضر مهمترین رقیب آمریکا، چین است لذا حضورش را از منطقه خاورمیانه بویژه افغانستان کم رنگ می کند و تمرکز خود را در اطراف چین و کشورهای شرق آسیا پایه گذاری می کند. از طرفی چین و آمریکا بعنوان دو عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد در حالیکه در سال ۲۰۱۸ بزرگترین شرکای تجاری یکدیگر بودند، پس از روی کار آمدن ترامپ (ترامپ چین را یک دشمن اقتصادی می دانست) و اعمال تعرفه بر نیمی از واردات آمریکا از چین، رابطه دو کشور وارد مرحله جدیدی از رقابت و تنش گردید. (Lawrence, 2019)

سیاست آمریکا برای جلوگیری از ظهور چین به عنوان یک هژمون منطقه ای در شرق آسیا، با حمایت از قدرت هایی نظیر هند و ژاپن است، تا از این رهگذر، با برعهده گرفتن نقش توازن بخش، بتواند حضور

خود در این منطقه را تضمین کند. در این میان، امریکا با انعقاد معاهداتی با هند، به تقویت این کشور در برابر چین پرداخته و از سوی دیگر با ژاپن دست به اتحاد استراتژیک زده و با تشویق این کشور برای تقویت نیروی نظامی و ایفای نقش بیشتر در عرصه بین‌المللی، سعی در ایجاد تعادل بین قدرت این کشور با چین دارد. اتحادهای امنیتی امریکا و برقراری روابط گسترده نظامی با کشورهای پیرامون چین از جمله سنگاپور، ویتنام، کره جنوبی، فیلیپین، و تایوان نیز در این راستا قابل ارزیابی است. همچنین، بحران موشکی کره شمالی به عنوان یک معضل حاد امنیتی در سیاست خارجی واشنگتن در منطقه شرق آسیا قلمداد می‌شود که در این راستا کاخ سفید در صدد واداشتن پکن برای اعمال کنترل و فشار دیپلماتیک بر کره شمالی برآمده است تا از این طریق پیونگ یانگ را از انجام دادن و ادامه آزمایش‌های هسته‌ای برحذر دارد. (درج، بصیری، ۱۳۹۸: ۲) بنابراین اقدامات چین در سال‌های اخیر در دریای جنوبی چین و به ویژه رویکرد چین از جمله ساخت و ساز جزیره و ادعاهای مالکیتی حاکمیت انحصاری منابع باعث ایجاد اختلافاتی در این منطقه شده است. در ابتدا شاید به نظر برسد دعوا بر سر چند صخره و جزیره باشد ولی واقعیت به گونه دیگری می‌باشد. امریکا که یک کشور فرامنطقه‌ای می‌باشد، سهمی در این اختلافات ندارد ولی بنا بر دلایلی چون مقابله با خیزش چین و حمایت از متحدان خود در این منطقه حضور فعال دارد. (دهشیار، نجم‌آبادی، بخشی، ۱۳۹۸: ۱)

در حال حاضر میان نمایندگان مجلس امریکا و سناتورها جهت تقابل با کشور چین در شرق آسیا و همچنین حضور پررنگ در عرصه‌های بین‌المللی اجماع نظر ۹۵ درصدی وجود دارد. تنها نگرانی امریکا از حضور در منطقه شرق آسیا، قدرت گرفتن چین است که منجر به افول هژمونی امریکا خواهد شد. بنابراین تحت عناوین و بهانه‌های مختلفی همچون حمایت از اصل آزادی دریانوردی دریاها در آن منطقه حضور پیدا می‌کند. این ماهیت دولتهاست که در مواجهه با قدرتهای غیرمتوازن، یا قدرت خود را افزایش می‌دهند و یا بدنبال متحدانی می‌گردند تا از این طریق توزیع قدرت را متوازن کنند. بنابراین رهیافت نواقح‌گرایی ایجاد می‌کند امریکا از هزینه‌های جنگ نظامی در منطقه غرب آسیا بویژه در افغانستان بکاهد و توان و تمرکز خود را به حوزه شرق آسیا و با کشورهای متحد استراتژیک خود از جمله ژاپن و کره منتقل نماید. امریکا در جهت مبارزه با چالش چین که ناشی از قدرت نظامی این کشور بدنبال رشد و توسعه اقتصادی شتابان این کشور خواهد شد مجبور است به سیاست توازن قوا متکی شود. دو راه برای توازن اجتناب ناپذیر افزایش قدرت چین که توازن منطقه‌ای و جهانی را به ضرر امریکا برهم خواهد زد وجود دارد. امریکا می‌تواند به توازن داخلی متوجه گردد و چالش چین را مهار نماید و یا اینکه به توازن خارجی متوسل شود و ظهور چین را توازن کند. از نظر کنت والتز چون توازن سیاستی خودکار

است و الزامات سیستمی آن را طلب می‌کند. پس آمریکا چاره‌ای جز توازن چین ندارد جدا از اینکه رهبران این کشور چه چارچوب فکری را بهترین می‌دانند. (دهشیار، ۱۳۸۶: ۹)

۳-۲- ناکامی در مبارزه با تروریست همزمان با قدرت یافتن نوطالبان و عدم توان مقابله با آنان
ایالات متحده می‌تواند در قبال مسئولیت شکست در افغانستان چیزهای زیادی بیاموزد، اما بسیاری از آنها عمدتاً خارج از کنترل ایالات متحده بودند. عوامل بسیاری از جمله فرهنگ سیاسی تفرقه‌انگیز افغانستان و عقب‌ماندگی آن در هر سطح از حکومت‌داری و توسعه کلی ملی، فقدان نیروهای نظامی و امنیتی مؤثر مرتبط با دولت، فقدان سیستم‌های دولتی و قضایی مؤثر در سطح محلی، تنش‌های قومی و قبیله‌ای داخلی آن و فقدان هر گونه ساختار محکمی برای بازسازی افغانستان در شکست و خروج آمریکا از آن کشور دخیل می‌باشند. (Cordesman, 2021 b:17)

از طرفی چه لیبرالها و چه محافظه‌کاران به نقد جنگ در افغانستان و ترسیم آینده‌ای ناخوشایند برای آمریکا پرداخته‌اند و هرچند دلایلی یکسره ناهمسان می‌آورند، ولی به یک نتیجه می‌رسند. محافظه‌کاران نبود تعهد، دریافت نادرست از منافع ملی و بی‌توجهی به مسئولیت‌های جهانی آمریکا را بن‌مایه شکست نهایی سیاست باراک اوباما در افغانستان می‌دانند و لیبرالها وجود فساد گسترده در حکومت افغانستان، ناکارآمدی سیاسی دولت در کابل، نبود وفاداری به حکومت مرکزی در میان نظامیان و نیروهای انتظامی افغان و پشتیبانی ضمنی پاکستان از طالبان در افغانستان را بعنوان سرچشمه‌های انکارناپذیر و مہارنشدنی در فرایند ناکامی نهایی سیاست جنگی آمریکا در افغانستان مطرح می‌کنند. (دهشیار، ۱۳۸۹: ۷)

علاوه بر کمک‌های مالی و اقتصادی خارجی نامشخص کشورهایی همچون پاکستان به طالبان، می‌توان به دیگر منابع درآمدی آنها از جمله فروش مواد مخدر، دسترسی به معادن و تجارت بعنوان یکی از مهم‌ترین عوامل شکست آمریکا در مقابله با طالبان اشاره نمود. (Cordesman, 2021 c:115)

امریکا تصور می‌کرد با بکار بردن نیروی نظامی می‌تواند ریشه تروریسم را افغانستان بخشکاند و پیروزی در افغانستان به معنای شکست تروریسم که بزرگترین دشمن آمریکا شمرده می‌شود خواهد بود. تنها عاملی که به حضور آمریکا در افغانستان مشروعیت جهانی می‌داد مبارزه با تروریسم بود که نواقعی‌گرایی ته‌اجمی، اساس سیاست خارجی آمریکا را در منطقه خاورمیانه بویژه افغانستان شکل می‌داد. علی‌رغم حضور همه‌جانبه آمریکا در افغانستان (استراتژی ضد شورش اوباما)، باید در نظر داشت که جامعه افغانستان، ویژگی‌ها و شرایط خاص خود را دارد که از نگاه سیاستمداران آمریکا مغفول مانده بود. چرا که مردم افغانستان هیچگاه حضور دولت‌های بیگانه را در کشورشان نمی‌پذیرند. به همین دلیل حضور اشغالگران در این کشور همواره موقتی بوده است. ناکامی‌های سیاسی و نظامی آمریکا طی سالها

حضور در افغانستان سبب شد تا واشنگتن با اعتراف به شکست‌های خود و اذعان به قدرت گروه طالبان که هم‌اینک حکومت افغانستان را در تصرف خود دارد با تاسیس دفتر نمایندگی طالبان در قطر برای برقراری ارتباط با این گروه موافقت کند. (بایوردی، خبیری، شاه‌رضایی، ۱۳۹۴: ۳۶)

۳-۳- هزینه‌های سرسام‌آور جنگ افغانستان و کسری بودجه اقتصاد داخلی امریکا

دو دهه جنگ و اشغال افغانستان توسط امریکا علاوه بر اینکه خشم افکار عمومی در داخل کشور و جهانیان را به دنبال داشته، هزینه‌های بالایی را نیز بر اقتصاد امریکا تحمیل کرده است تا جایی که هزینه نظامی این کشور سالیانه با احتساب هزینه ۷۰۰ میلیون دلاری در عراق و افغانستان به ۵۰۰ میلیارد دلار رسید. هر چند این کشور از نظر اقتصادی بزرگترین اقتصاد جهان را دارد اما به نظر تحلیل‌گران اقتصادی، بخشی از بحران بازارهای مالی در ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای غربی ناشی از هزینه مداخلات نظامی این کشور در عراق و افغانستان است. (جوادی ارجمند، ۱۳۸۷: ۱۳) امریکا از زمان دونالد ترامپ بدنبال کاهش هزینه‌های بی‌فایده و زیاد جنگ در افغانستان بوده است و به خوبی می‌داند که افزایش نیروهای نظامی در افغانستان نه تنها مشکل صلح و امنیت افغانستان را حل نمی‌کند بلکه بیشتر خود را درگیر کشمکش با طالبان و هزینه‌های سرسام‌آور آن کرده است. اخیراً میزان هزینه‌های جنگ توسط موسسه واتسون در دانشگاه براون صادر شد که کل هزینه‌های ایالات متحده برای جنگ افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ را ۲,۲۶۱ تریلیون دلار برآورد کرده است. (SIGAR, 2021:29)

بنابراین روشن است که عدم حضور مستقیم امریکا در افغانستان بویژه در زمانیکه آن کشور درگیر ناامنی می‌باشد به نفع امریکا و به ضرر کشورهای رقیبی همچون روسیه و ایران و چین بوده است. تصمیم امریکا مبنی بر خروج از افغانستان توسط جو بایدن رئیس‌جمهور امریکا در شرایطی اتخاذ شد که دولت و جامعه امریکا دارای مشکلات مالی عمده‌ای بود. در همین زمینه می‌توان به سخنرانی رئیس‌جمهور امریکا در ۱۴ آوریل ۲۰۲۱ استناد کرد مبنی بر اینکه ایالات متحده در سپتامبر ۲۰۲۱ از افغانستان خارج می‌شود: "با وجود تهدید تروریسم که اکنون در بسیاری از نقاط وجود دارد، برای من و رهبرانمان، نگرانی‌ها هزاران نیرو تنها در یک کشور با هزینه میلیاردی در هر سال منطقی نیست. ما نمی‌توانیم به چرخه یا گسترش حضور نظامی خود در افغانستان ادامه دهیم، به امید ایجاد شرایط ایده آل برای خروج، و انتظار نتیجه متفاوت." (Cordesman, 2021 d:4)

حضور مستقیم امریکا در افغانستان هم از نظر مالی و هم از نظر مخاطرات امنیتی برای پرسنل امریکا، بسیار پرهزینه بود. این شامل هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم برای همه چیز، از تجهیزات نظامی گرفته تا امنیت داخلی و کمک هزینه‌های مرگ برای خانواده‌های سربازان کشته شده آمریکایی

است. برخی از هزینه‌ها مانند مراقبت‌های پزشکی مداوم برای کهنه سربازان با وجود پایان یافتن حضور نظامی ایالات متحده در افغانستان ادامه خواهد داشت. طبق آمار دانشگاه براون در مورد هزینه جنگ، در پی حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا و پس از آن حمله این کشور به افغانستان که منجر به سرنگونی رژیم طالبان شد، تخمین می‌شود که تاکنون ۲۴۱۰۰۰ تن به گونه مستقیم در جنگ جان باخته‌اند. در همین راستا کنگره آمریکا از سال ۲۰۱۰ به بعد در تلاش بود تا در صورت امکان بتواند بودجه نظامی جنگ را برای حذف برخی فعالیت‌های نظامی در افغانستان از جمله فعالیت‌های مربوط به عملیات جنگی و پشتیبانی و استفاده از نیروهای زمینی محدود نماید. (Belasco, 2014 a:3)

جو بایدن رئیس‌جمهور آمریکا ضمن پرهزینه خواندن جنگ افغانستان، جنگ دو دهه‌ای آمریکا در افغانستان را بصورت روزانه ۳۰۰ میلیون دلار برآورد کرده بود. اهمیت خروج نظامیان آمریکا تا حدی بود که رئیس‌جمهور سابق آمریکا دونالد ترامپ از تصمیم بایدن برای خروج از افغانستان با عنوان «کاری عالی و مثبت» تعریف و تمجید کرد. پس از خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، بایدن در بیانیه‌ای که برای مردم آمریکا خواند اعلام کرد: "هم‌اکنون ما آنچه بدان توانایی‌های فراتر از افق گفته می‌شود داریم که شامل پهنادهای می‌شوند. بنابراین باید در نظر داشت که اکثر ناظران و تحلیلگران، هزینه‌های جنگ آمریکا در افغانستان را گسترده‌تر از تخصیص بودجه کنگره تعریف می‌کنند. (Belasco, 2014 b:9).

۳-۴- ظهور رقبای منطقه‌ای همچون روسیه، چین و ایران

سه کشور روسیه، ایران و چین در منطقه امروزه به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توانند در قالب برنامه‌های همکاری جامع در زمینه‌های اقتصادی نظامی و سیاسی و... مناسبات و روابط گسترده‌ای با یکدیگر داشته باشند که تحول ائتلاف‌های جدیدی را در چهارچوب وظایف بین‌المللی ساماندهی کنند. کشورهای مذکور در زمینه تامین سرمایه خارجی، تامین انرژی و همچنین تامین ثبات و امنیت منطقه به یکدیگر نیاز داشته و منافع ملی سه کشور ایجاد می‌کند با توجه به اینکه تحت تحریم‌ها و جنگ روانی آمریکا هستند، همکاری‌های مشترکی را در قالب منافع مشترک طرح ریزی نمایند. کشور چین نگاه ویژه‌ای به افغانستان جهت دسترسی به مواد معدنی آن کشور در درجه اول دارد. در این میان ایران که یک قدرت منطقه‌ای خود بنیاد است و این قدرتمند شدن را وام دار هیچ قدرتی نیست و اساساً چین و روسیه هم ایران را به عنوان یک قدرت منطقه‌ای به رسمیت شناخته‌اند. ایران در راستای توسعه همکاری‌های اقتصادی با افغانستان بویژه واردات و صادرات کالا از بندر چابهار ایران به آن کشور توافقتنامه‌ای را در سال ۲۰۱۳ امضا کردند. (Kenneth, 2017 d:52) از طرفی روسیه نیز که از اواخر سال ۲۰۱۵ نقش محتاطانه‌تری در افغانستان ایفا کرده، به دنبال مهار نفوذ ایالات متحده در آسیای

مرکزی بوده است، هر چند سال ها بود که به طور ضمنی حضور ایالات متحده را در منطقه پذیرفته بود. (Kenneth, 2017 e:54).

در چنین شرایطی، طرفین در مناطقی با یکدیگر همکاری و در حوزه‌هایی به رقابت جدی و تقابل می‌پردازند. آمریکا با وجود کشورهای فوق دیگر توان رقابت و منازعه با آنها را ندارد. بنابراین چاره‌ای جز تغییر استراتژی خود در منطقه ندارد. همکاری‌های گسترده میان این سه کشور در منطقه آسیا بویژه در زمینه‌های اقتصادی و نظامی سبب گردیده تا ایالات متحده آمریکا، ائتلاف و همکاری آنان را در تقابل با خود ببیند و احساس خطر نماید. به نظر می‌رسد آمریکا قدرت گرفتن کشورهای معارض خود در منطقه را بعنوان قدرت‌های منطقه‌ای پذیرفته و تمام تلاش خود را می‌کند تا منجر به تنش و درگیری با آنان نشود اما بدنبال آن است تا بتواند از طریق متحدین خود در منطقه، منافع ملی خود را تامین نموده و از افول قدرت خود جلوگیری نماید.

۳-۵- اختلاف نظر با دولت وقت افغانستان و سازش با طالبان

یکی از چالش‌هایی که دولت افغانستان همواره با آن روبرو بوده است، چالش امنیت و ثبات بوده که نتوانسته است یک دولت مناسب به‌همراه یک ملت واقعی و یکپارچه تشکیل دهد و حضور کشورهای دیگر در دوران پساستعماری نیز در ایجاد یک ثبات نسبی ناموفق عمل کرده است. (mojtahedzadeh, 2017 b:12) ناکامی آمریکا در برپا کردن دولتی توانمند و یکپارچه در افغانستان، ریشه تکنیکی و مادی ندارد. علت بنیادی را باید این واقعیت دانست که هدف، تغییر دادن جامعه با ابزارهای نظامی است. "اگر تلاش کنیم افغانستان را عوض کنیم، برای اینکه از آنان مردمانی متفاوت بسازیم، بی‌گمان با شکست مواجه خواهیم شد." این سخن تاریخدان انگلیسی مایکل هوارد که از تجربه‌های تلخ سه جنگ امپراتوری بریتانیا در افغانستان مایه می‌گیرد، پیامد گریزناپذیر سیاست‌های کنونی باراک اوباما در افغانستان را روشن می‌سازد. (دهشیار، ۱۳۸۸: ۱۰) ارزیابی آمریکا از افغانستان این بود که روند دولت‌سازی و ملت‌سازی در این کشور با وجود گروه‌ها و قومیت‌های متنوع و مختلفی که دارد هیچوقت به نتیجه نمی‌رسد و حتی گروه طالبان را بعنوان بخشی از جامعه افغانستان پذیرفته است که این دیدگاه منجر به اختلاف نظر با دولت وقت افغانستان نیز گردید. بنابراین کشورهای بزرگ غربی در طول سه قرن اخیر قادر نبودند مردم افغانستان را تحت کنترل چالش ناپذیر خود درآورند. امروزه نیز این نکته روشن است که آمریکا قادر به مقهور ساختن آنها نیست. یکی از مولفه‌های سیاست ایالات متحده برای کمک به ایجاد افغانستان خودپایدار، تشویق توسعه اقتصادی و ادغام در الگوهای تجارت منطقه‌ای بوده که برای این کار افغانستان برای سال‌های متمادی وابسته به کمک‌های خارجی می‌باشد. (Kenneth, 2017:2)

البته غربی‌ها تاکنون نتوانسته‌اند افغانستان را در سیستم بین‌المللی یکپارچه و این کشور را آمیخته در ساختار سرمایه‌داری جهانی کنند. دولت‌های افغان هم تاکنون موفق نبوده‌اند ارزش‌ها و معادلات مورد نظر خود را بر کشور استوار سازند. (دهشیر، ۱۳۹۱: ۴) بنابراین یکی از مهم‌ترین عواملی که از آن بعنوان عامل قدرت‌یابی نوظالبان در افغانستان یاد می‌شود شکاف و اختلاف نظر میان دولت افغانستان با امریکا است که مهمترین آنها به شرح ذیل می‌باشد؛

الف: مذاکره امریکا با طالبان: به نظر می‌رسد مذاکره کردن با طالبان از نگاه دولت افغانستان و امریکا پذیرفته شده بود. توافقنامه مذکور به معنای پایان قطعی جنگ و خشونت در افغانستان نبوده است چرا که اولویت اصلی در این توافقنامه، بیشتر تامین منافع ملی امریکا و طالبان بود و از مسائل مهم‌تری از جمله حاکمیت ملی افغانستان غافل مانده است. نکته قابل توجه دیگر این است که در این توافقنامه دولت وقت افغانستان بعنوان یکی از اصلی‌ترین بازیگران داخلی کشور هیچ نقشی نداشت و بدون هماهنگی با آن به امضا رسیده بود. بنابراین ایراد اصلی دولت وقت افغانستان به امریکا این بود که چرا بصورت یکجانبه با گروه طالبان وارد مذاکرات شده است و دولت افغانستان را در جریان مذاکرات قرار نمی‌دهد.

ب: حقوق شهروندی: حمایت دولت افغانستان از حقوق شهروندی مردم در مسئله بمباران مردم بی‌گناه و بی‌دفاع همواره مورد اختلاف نظر طرفین و همچنین عصبانیت امریکایی‌ها از دولت افغانستان شده است.

پ: عدم برخورد با پاکستان: برای دولت افغانستان این سوال بطور جدی وجود دارد که امریکا با آنکه به خوبی می‌داند پاکستان از گروه طالبان حمایت می‌کند، چرا واشنگتن اقدام محدودکننده جدی را علیه این کشور انجام نمی‌دهد. در واقع موضوع حمایت ضمنی امریکا از پاکستان یا عدم برخورد جدی با آن کشور موجب بدبینی سیاستمداران دولت وقت افغانستان به امریکا شد و این گمان را در اذهان متبادر می‌ساخت که امریکا نمی‌خواهد بحران افغانستان را حل نماید.

ت: بازسازی اقتصادی سیاسی فرهنگی و امنیتی افغانستان: دولت افغانستان همواره به عدم هماهنگی میان بازسازی امنیتی و بازسازی اقتصادی فرهنگی به امریکا اعتراض داشت که چرا آنها بیشتر تمرکز خود را روی مسائل امنیتی گذاشته‌اند. این روند کند بازسازی اقتصادی موجب افزایش قدرت طالبان و ضعف بیشتر دولت افغانستان و در نتیجه نارضایتی مردم از دولت و حضور امریکایی‌ها در کشور شده است. (شفیعی، ۱۳۸۸: ۶).

علاوه بر اختلاف نظر با دولت افغانستان، مسئله صلح امریکا با طالبان بود که مرحله جدیدی را برای سرنوشت سیاسی افغانستان رقم زد. ترامپ رئیس‌جمهور سابق امریکا که موضوع خروج نیروهای نظامی

از افغانستان را در دستور کار خود قرارداداده بود، مذاکرات صلح با طالبان را آغاز کرد. گفتگوها میان آمریکا و طالبان در فوریه ۲۰۲۰ به امضای موافقت‌نامه صلح میان دو طرف انجامید. این موافقت‌نامه، در بردارنده عناصری چون خروج نیروهای آمریکا از افغانستان، آزاد کردن زندانیان توسط طالبان و دولت افغانستان و همچنین برگزاری گفتگو میان طالبان و دولت، برقراری آتش‌بس دائمی و صلح و امنیت در افغانستان و همچنین عدم حمایت طالبان از گروه‌های تروریستی بعنوان محور مذاکرات میان ایالات متحده آمریکا و گروه طالبان بود که در ظاهر به جنگ بین دو طرف پایان می‌داد و افق روشنی را پیش روی آینده افغانستان گشوده بود. طرفین با یک خروج تدریجی، مبتنی بر شرایط ظرف ۱۴ ماه توافق کردند و توافق خروج نیروهای نظامی ایالات متحده، متحدان آن، و شرکای ائتلاف از جمله کارکنان غیرنظامی غیردیپلماتیک، پیمانکاران امنیتی خصوصی، مربیان، مستشاران و کارکنان تدارکاتی را در بر می‌گرفت. محور اصلی این توافق‌نامه زمان‌بندی خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان و تضمین گروه طالبان مبنی بر تبدیل نکردن افغانستان به پایگاهی برای تروریسم بین‌المللی بود.

۳-۶- فرسایشی شدن جنگ و حضور مستقیم در منطقه

یکی از پیامدهای شاخص حضور باراک اوباما در کاخ سفید، تغییر جایگاه افغانستان در استراتژی کلان آمریکا است. دموکرات‌ها پس از تصرف اهرم‌های قدرت در واشنگتن، درکی متفاوت از چگونگی حیات بخشیدن به مصونیت امنیتی در ابعاد مختلف آن را به صحنه آورده‌اند. در استراتژی کلان آمریکا که وزارتخانه‌های دفاع و خارجه نقش وسیعی در شکل دادن به ماهیت آن ایفا کرده‌اند، برخلاف دوره هشت ساله جورج دبلیو بوش افغانستان محوریت یافت. (دهشیر، ۱۳۸۹: ۲) در همین راستا مسئله افغانستان به کانون توجه سیاست خارجی دولت اوباما تبدیل شد. هرچند محوریت یافتن مسئله افغانستان و افزایش حداکثری نظامیان در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بیش از آنکه در راستای منافع ملی آمریکا باشد در جهت منافع شخصی و مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ و کاندیداتوری باراک اوباما بود. بنابراین افزایش تعداد نظامیان در افغانستان که از سال ۲۰۰۸ توسط جرج دبلیو بوش رئیس جمهور وقت آمریکا آغاز شده بود توسط باراک اوباما رئیس جمهوری بعدی آمریکا ادامه پیدا کرد.

(Belasco, 2014 c:15)

سختی عرصه جنگ با طالبان در حدی بود که روزنامه دولتی نیویورک تایمز "ناامیدی آمریکا از برقراری صلح با طالبان" در تاریخ ۱ اکتبر ۲۰۱۲ در مقاله‌ای با این عنوان گزارش داد که نظامیان آمریکایی امید به شکست طالبان را از دست داده‌اند و توافق سیاسی مطلوب با این گروه در افغانستان قابل تحقق نیست. فرسایش جنگ و مبهم بودن امکان استقرار دولت پایدار در افغانستان باعث شده برنامه

خروج بیگانگان از افغانستان با مخالفت برخی مقامات غربی روبه رو شود. (حق پناه، عبدالمالکی، ۱۳۹۲: ۱۷). در هر حال با گذشت سالها جنگ در افغانستان بعنوان طولانی ترین نبرد فرسایشی تاریخ ایالات متحده آمریکا، نیروهای نظامی با این استدلال جو بایدن مبنی بر اینکه "ما به آن اهداف دست یافتیم. بن لادن مرده و القاعده در افغانستان تحقیر شده است، بنابراین زمان پایان دادن به این جنگ برای همیشه فرا رسیده است" از کشور افغانستان خارج شدند. (Cordesman, 2021 e:4).

نتیجه گیری

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا پس از احساس خطر نفوذ کمونیسم در افغانستان، توجه ویژه‌ای به آن کشور داشته است که طی حمله شوروی به افغانستان از مجاهدین افغان حمایت نمود تا بتواند اهداف و سیاست‌های خود را در جهت تضعیف و خروج آن کشور از افغانستان اجرایی کند. در سالهای بعد مسائل جدیدی همچون اشغال نظامی کشور توسط آمریکا، تجدید قوای طالبان، ضعف و فساد اداری در دولت افغانستان، پیمان کابل-واشنگتن، نارضایتی مردم از وضعیت کشور و حضور بیگانگان و ... موجب گردید تا گروه جدیدی از طالبان موسوم به نوظالبان با تجدیدنظر و اصلاح برخی از عقاید و آموزه‌های دینی و فکری خود پیرو پیمان صلح با آمریکا توانستند همزمان با خروج نظامیان امریکایی از افغانستان، قدرت را در دست گرفته و حکومت را بدون جنگ و مقاومت مردم و ارتش ضعیف تصرف نمایند. نکته حائز اهمیت نه قدرت یافتن نوظالبان بلکه تغییر رویکرد سیاست خارجی آمریکا و پیمان صلح آمریکا با طالبان جهت خروج نیروهای نظامی خود از افغانستان است که در همین راستا عوامل و دلایل مختلفی، منطق سیاست خارجی آمریکا را با پیروی از اصول و مفروضه‌های مکتب نواقع‌گرایی با اتکا بر انگیزه‌های مادی و ساختاری نظام بین‌الملل در این برهه از تاریخ تبیین می‌کند که مهم‌ترین آن عوامل به شرح ذیل می‌باشند؛

۱- خاورمیانه زمانی برای آمریکا حیاتی بود که بخشی از انرژی مورد نیاز خود را از این منطقه تامین می‌کرد. بنابراین می‌بایست امنیت منطقه را برای خود و متحدان خود تامین می‌کرد، اما اکنون از حضور در منطقه بی‌نیاز شده و هزینه فایده حضور برای وی به صرفه نیست. بنابراین از آنجا که در حال حاضر مهم‌ترین رقیب آمریکا، چین است لذا حضورش را از منطقه خاورمیانه بویژه افغانستان کم‌رنگ می‌کند و تمرکز خود را در اطراف چین و کشورهای شرق آسیا پایه‌گذاری می‌کند. آمریکا در راستای حفظ ثبات اقتصادی و هژمونی خود در عرصه جهانی به متحدان منطقه‌ای خود در شرق آسیا نزدیکتر شده و به مقابله اقتصادی با چین صعود کرده برمی‌خیزد. لذا در صورت ادامه‌دار بودن فرآیند صعود و رشد اقتصادی

چین بدون برهم خوردن توازن قوا، موقعیت ایالات متحده امریکا به لحاظ اقتصادی به خطر افتاده و هژمونی خود را در عرصه جهانی نیز از دست می‌دهد. بنابراین ضرورت دارد از هزینه‌های جنگ نظامی در منطقه غرب آسیا بویژه در افغانستان بکاهد و توان و تمرکز خود را به حوزه شرق آسیا و با کشورهای متحد استراتژیک خود از جمله ژاپن و کره منتقل نماید.

۲- ناکامی سیاسی و نظامی ایالات متحده امریکا در مبارزه با تروریسم و طالبان در طول ۲۰ سال حضور مستقیم در صحنه داخلی و سیاسی افغانستان سبب شد تا واشنگتن از موضع اولیه خود در مقابل طالبان عقب‌نشینی نموده تا حدی که در راستای برقراری ارتباط با آنها با تاسیس دفتر نمایندگی طالبان در دوحه موافقت کرد. همانطور که گفته شد ناتوانی امریکا در نابودی طالبان به دلیل وجود ریشه‌های اجتماعی فرهنگی و مذهبی در جامعه افغانستان است.

۳- هزینه سنگین جنگ و حضور مستقیم نیروهای نظامی امریکا در افغانستان به لحاظ مالی و مخاطرات امنیتی، بسیار بالاست. هزینه‌های جنگ افغانستان در سال مالی ۲۰۰۵ از ۱۹ میلیارد دلار به ۳۱ میلیارد دلار در سال مالی ۲۰۰۶ و ۳۹ میلیارد دلار در سال مالی ۲۰۰۸ افزایش یافت. (Belasco, 2014 d:20)

۴- ظهور قدرت‌های جدید نظامی اقتصادی در منطقه با حضور کشورهای هم‌چون روسیه، چین و ایران و همچنین مناسبات و همکاری‌های گسترده میان این سه کشور در منطقه آسیا بویژه در زمینه‌های اقتصادی و نظامی سبب گردیده تا ایالات متحده امریکا، ائتلاف و همکاری آنان را در مقابل خود دیده و احساس خطر نماید.

۵- اختلاف نظر میان سیاستمداران امریکا و افغانستان در مسائلی از جمله بازسازی کند زیرساخت‌های اقتصادی سیاسی و فرهنگی کشور، بمباران غیرنظامیان افغان و نارضایتی مردم، عدم برخورد جدی امریکا با پاکستان بعنوان حامی اصلی تروریسم و همچنین توافقنامه صلح امریکا با طالبان نیز از متغیرهای سیاست خارجی امریکا بشمار می‌رود.

۶- طولانی شدن جنگ و حضور نظامیان امریکایی در شرایطی که اوضاع امنیتی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان همچنان نابسامان بوده و حضور نظامی ۲۰ ساله واشنگتن جز جنگ و خونریزی، میلیاردها دلار خسارت برای امریکا، کشته شدن تعداد زیادی از سربازان امریکایی و اعضای ناتو، کشته شدن هزاران شهروند افغان دستاوردی برای امنیت و ثبات افغانستان نداشته است.

در پایان با توجه به خروج امریکا از افغانستان، باید دید آینده روابط دو کشور در منطقه غرب آسیا با حضور کشورهای هم‌چون روسیه، ایران و چین در چه سطحی قابل تحلیل و ارزیابی است؟ پیشنهاد می‌گردد در ادامه پژوهش حاضر، مسئله روابط کشورهای هم‌چون روسیه، چین و ایران بعنوان سه

قدرت با نفوذ در آسیا، با افغانستان که روابط منحصر به فرد و تاریخی دارند، مورد پژوهش قرار گیرد. همچنین تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی ایران در حوزه سیاست خارجی باید این مسئله را مد نظر داشته باشند که همکاری‌های تجاری و اقتصادی گسترده با افغانستان بویژه در زمینه واردات و صادرات کالا از بندر چابهار به شدت نیازمند آرامش و امنیت در افغانستان می‌باشد تا از این رهگذر روابط میان دو کشور پایدار بماند.



فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آجیلی، هادی و رضائی، نیما (۱۳۹۷). «رئالیسم تدافعی و تهاجمی (چارچوبی تئوریک برای تحلیل وقایع و رخدادهای حوزه خلیج فارس)»، **فصلنامه امنیت ملی**، سال هشتم، شماره ۱۲، صص ۱۹۸-۱۶۵.
- آقاجری، محمدجواد و کریمی، مرتضی (۱۳۹۴). «نقش بازیگران منطقه‌ای در فرایند دولت‌سازی افغانستان در دوران طالبان و پساطالبان»، **فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل**، سال هشتم، شماره ۳۰، صص ۱۰۴-۵۷.
- بایبوردی، اسماعیل؛ خبیری، کابک؛ شاه‌رضایی، محمدحسن (۱۳۹۴). «بررسی سیاست خارجی آمریکا در مبارزه با تروریسم: اهداف و پیامدهای پیمان امنیتی کابل-واشنگتن»، **پژوهشنامه روابط بین‌الملل**، سال هشتم، شماره ۳۰، صص ۱۴۶-۱۰۵.
- تقی زاده انصاری، محمد (۱۳۹۵). «چالش ظهور چین و هژمونی آمریکا در پرتو توافق تجارت آزاد فراباسیفی»، **فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی**، شماره ۸۱.
- جوادی ارجمند، محمدجعفر (۱۳۸۷). «تحرك‌های طالبان و تاثیر آن در روابط پاکستان، افغانستان و آمریکا»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ۳.
- حق‌پناه، جعفر، عبدالملکی، روح‌الله (۱۳۹۲). «مشارکت بریتانیا و ایالات متحده در افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر و دلایل ناکامی آن»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، دوره شانزدهم، شماره ۲.
- درج، حمید، بصیری، محمدعلی (۱۴۰۰). «تاثیر رقابت منطقه‌ای آمریکا و چین بر معادلات و نظم منطقه‌ای در شرق آسیا»، **پژوهش‌های جغرافیای انسانی**، دوره پنجاه و سوم، شماره ۱.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۶). «چارچوب‌های نظری واکنش آمریکا به صعود چین»، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی-آمریکاشناسی**، سال نهم، شماره ۱، صص ۵۶-۳۷.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۳). «کنگره و ماهیت سیاست خارجی آمریکا»، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی-آمریکاشناسی**، سال پنجم، شماره ۳.
- دهشیار، حسین؛ نجم‌آبادی، مرتضی و بخشی، رامین (۱۳۹۸). «رقابت چین و آمریکا در دریای جنوبی چین»، **فصلنامه راهبرد سیاسی**، سال سوم، شماره ۹.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۸). «باراک اوباما و جنگ حداکثری در افغانستان»، **مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی**، دوره بیست و چهارم، شماره ۱، شماره ۲۶۶-۲۶۵.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۱). «پارادوکس آمریکا در افغانستان: هویت چندگانه و حاکمیت تقسیم‌پذیر»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال چهارم، شماره ۳.

- دهشیار، حسین (۱۳۸۹). «استراتژی ضد شورش باراک اوباما در افغانستان»، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره ۲۱.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۷). «آمریکا و پارادایم قومی در افغانستان»، **مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره ۲۵۸.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۸). «ناکامی‌های آمریکا در افغانستان»، **مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره ۲۷۰.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۰). «سیاست‌های سه‌گانه یکپارچگی و بحران در افغانستان»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال سوم، شماره ۱۱.
- ستاری، سجاد (۱۳۸۱). "مداخله‌گرایی در افغانستان: ملاحظات و منافع راهبردی آمریکا"، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی-آمریکاشناسی**، شماره ۱۱.
- شفیعی، اسماعیل و عیدوزایی، نعیم (۱۳۹۲). «نقش حمایت خارجی در احیای طالبان در افغانستان»، **فصلنامه مطالعات شبه‌قاره**، سال پنجم، شماره ۱۶، صص ۱۲۶-۹۱.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۸). «بازتولید قدرت در افغانستان: تبیین قدرت‌یابی طالبان»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال دوم، شماره ۴.
- فتحی، فرحناز (۱۳۹۹). «بررسی و تحلیل بایسته‌های رئالیسم تهاجمی با نگاه تطبیقی نظریه نوواقع‌گرایی»، **فصلنامه بین‌المللی قانون یار**، سال چهارم، شماره ۱۵.
- فرجی‌راد، عبدالرضا؛ شهبازی، بهنام؛ ساداتی، سیدهدای و درخور، محمد (۱۳۹۰). «استراتژی جدید ایالات متحده امریکا و امنیت ملی افغانستان»، **فصلنامه نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی**، سال چهارم، شماره ۱.
- محمودی، زهرا (۱۳۹۹). «چشم‌انداز و سناریوهای جایگاه طالبان در عرصه حکمرانی آینده افغانستان (با تأکید بر رویکردهای رسانه‌ای)»، **پژوهشنامه رسانه بین‌الملل**، سال پنجم، شماره ۶، صص ۲۲۵-۲۰۳.
- مصدقی، مرتضی، فضلی‌نژاد، سیفالله (۱۳۹۶). «رویارویی و رقابت ایران و امریکا در افغانستان پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، شماره ۳۰، صص ۱۱۷-۱۵۰.

ب) منابع انگلیسی

- Acharya, Arabinda, and Syed Adnan Ali Shah Bukhari, and Sadia Sulaiman (2009). "Making Money in the Mayhem: Funding Taliban, Insurrection in the Tribal Areas of Pakistan", *Studies in Conflict & Terrorism*, N 32 .
- and security internationals", Institute Quebecois des international Studies, Available at http://www.psi.ulaval.ca/fileadmin/psi/documents/Documents/Travaux_et_recherche/s/Afgh
- anistan_s_Rocky_Road_to_Modernity.pdf.
- Anthony H . Cordesman (2021)"learning right lessons afghan war" center for strategic and international studies. https://csis_website

- prod.s3.amazonaws.com/s3fs_public/publication/210907_Cordesman_Right_Lessons.pdf?TOANXfTYP7mVmaTy37irp
- Azam, Ahmed & Walsh Declan (2014). "Mending Alliance U.S. and Afghanistan sign
- Belasco, Amy (2014). "The Cost of Iraq, Afghanistan and other Global War on Terror Operations since 9/11". Congressional research service 7-5700 RL33110. (www.Crs.gov.com).
- Dan Lamothe & Shane Harris(2021), "*Afghan Government Could Fall Within Six Months of U.S. Military Withdrawal, New Intelligence Assessment Says*", at https://www.washingtonpost.com/national-security/afghan-government-could-fall-within-six-months-of-us-military-withdrawal-new-intelligence-assessment-says/2021/06/24/42375b14-d52c-11eb-baed-4abcfa380a17_story.html.
- Katzman, Kenneth (2017). "Afghanistan: Post-Taliban Governance, Security and U.S. Policy". Congressional research service- order code 7-5700 RL30588,(www.Crs.com).
- Kuntzsch, Félix(2008) " Afghanistan's Rocky Road to Modernity: Non-State Actors and Socio-Political Entities in the Process of State- and Nation-Building, Programmed Peace
- Lobell, S. E. (2010). "Structural realism/Offensive and defensive realism". In Robert A. Denmark. The international studies Encyclopedia Volume X. London: Willey-Blackwell
- long-Term security Agreement", The new York times, October 1,2014. Available at: (<http://www.nytimes.com/2014/10/1/world/Asia/Afghanistan-and-us-bilateral-agreement.html>).
- Martin Ewans (2002) "Afghanistan: A Short History of its People and Policies" Harper Collins, New York
- Mazzetti, Mark and Rosenberg, Matthew (2013) "U.S. Considers Faster Pullout in Afghanistan" The New York Times.
- Morelli, Vincent & Paul Belkin (2009). "NATO in Afghanistan: A Test of the
- Pirouz Mojtahed-Zadeh (2017) " Knowing Afghanistan: Can there be an end to the saga? A geopolitical alternative on how to settle this self inflicted"
- Rosenberg, Matthew (2013). "Talks Clear Path for U.S. Afghan Deal on Troops". The New York Times Retrieved 19 October 2013.
- SIGAR,(2021)" Quarterly Report to Congress, Second Quarter", pp. 25-27; and Source: SIGAR, What We Need to Learn: Lessons from Twenty Years of Afghan Reconstruction, August 2021, p. 15, <https://www.sigar.mil/pdf/lessonslearned/SIGAR-21-46-LL.pdf>.
- Susan V. Lawrence (2019) "U.S.-China Relations" Congressional Research Service available at <https://crsreports.congress.gov/R45898>.
- Transatlantic Alliance". Congressional Research Service, 7-5700. Available at: (www.crs.gov/rl33627).

United Nations,(2021) "Letter dated 20 May 2021 from the Chair of the Security Council Committee established pursuant to resolution 1988 (2011) addressed to the President of the Security Council", Security Council, , available at <https://www.un.org/sg/en/content/sg/note-correspondents/2021-04-13/note-correspondents-joint-statement-co-conveners-of-the-istanbul-conference-the-afghanistan-peace-process>.

Waltz, K.N. (1990) "Realist Thought and Neorealist Theory". *Journal of International Affairs* 44-

White House, (2021) "Remarks by President Biden on the Way Forward in Afghanistan," <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/speeches-remarks/2021/04/14/remarks-by-president-biden-on-the-way-forward-in-afghanistan/>.

wound of the West in the East" *International Studies Journal (ISJ)* / Vol. 13 / No.4 / pp.63-7

